

■ یازدهم — عرام — روز ■

عاشقانه‌های جنگ

■ رضا کاظمی ■



فهرست

- دفتر اول - سوناتِ تنهایی / ۷
روزهای آبی، / ۸
- دفتر دوم - عاشقانه‌های جنگ / ۴۹
به چشم نمی‌آیم دیگر / ۵۰
«بهشت آن طرف کفش‌هایت...» / ۵۱
وقتی تانک‌ها / ۵۳
پشت پنجره شب بود / ۵۵
تمام آسمان / ۵۶
تو از من گذشتی، رفتی / ۵۷
در بُرج‌های تنهایی ماندیم / ۵۸
آه دخترک! / ۵۹
موریانه‌های کبود / ۶۰
تو رفته‌ای و من / ۶۱
خنده‌های خردل و سیانور / ۶۲
پیش از آن که ترک‌آم کنی / ۶۳
به لحظه می‌مانی / ۶۵
تو را پیدا نمی‌کنم / ۶۶
صدایت / ۶۷
تو نیستی و من / ۶۸
حالا تو نشستهای بر کناره‌ی... / ۶۹
دخترت / ۷۰
نمی‌خواهم نگاهت کنم / ۷۱
بالای خاکریزهای شب / ۷۲
جهان / ۷۳
یادت هست گفتی: / ۷۴
از نیمه‌ی راه باز گشتم / ۷۵
- این جا که منم / ۷۶
انتظار شده‌ام! / ۷۷
از آن همه صوت و صدا و خنده / ۷۸
خیال باد / ۸۰
آن دورهای اضطراب و... / ۸۲
صدای نفس‌هات را / ۸۴
نه! / ۸۶
چه قدر سیبِ سرخ بر شاخه و / ۸۸
شبی که مهتاب / ۸۹
میان سردابه‌ای سرد / ۹۱
در تمام راه / ۹۲
هر روز می‌نشیم این جا / ۹۳
آن قدر سربه‌زیر راه می‌روم / ۹۵
تمام آب‌های جهان / ۹۹
رفته بودی تا مراقبتِ خاک، / ۱۰۱
تو / ۱۰۲
آسمانِ جنوب / ۱۰۴
می‌خواهد این همه سال... / ۱۰۶
کولیان آمدند، / ۱۰۸
خوابیده‌اند رج به رج / ۱۱۰
این جا / ۱۱۲
به کوچه‌های نور می‌روی... / ۱۱۴
چشمِ پُر از آتش، پُر از دود... / ۱۱۵
باید تو را دوست می‌داشتم / ۱۱۶
تنهایی اذیتم می‌کند، مرد! / ۱۱۷
دخترک / ۱۲۰

روزهای خنده

که از دیوار مدرسه بالا می‌رفت

و ناظم بی‌معرفت

با ترکه‌های انار جیغ می‌کشید:

- هندسه؟

بی‌خیال آقا!

- فیزیک؟

نه!

- شیمی؟

بی‌خیال آقا!

- هوای آزاد؟ زمین بازی؟ میدان پر از سیبیل؟ تفنگ‌های چوبی؟!

بله آقا! بله آقا!

دوباره از سر دیوار

ترکه می‌رویید،

کم که می‌آورد،

میان حوض خانه‌اش حتا

درخت انار می‌کاشت!



پوتین‌هام

چه قدر گشادتر از کلاه شعبده‌باز،



روزهای آبی،

روزهای خاکستری دود،

روزهای خنده

که از دیوار مدرسه بالا می‌رفت،

و ناظم بی‌معرفت

از سر دیوار، چوب‌ها را می‌چید،

کم که می‌آورد،

سر قبر پدرش حتا

درخت انار می‌کاشت!



روزهای آبی،

روزهای خاکستری دود،

چه قدر تنگ‌تر از

مُشَتِ نزولِ خوارِ محله بودا

اما راحت،

آن قدر که فکر نمی‌کردم

رهایم نکنند هیچ‌وقت،

حتا حالا

که چند قرن می‌گذرد انگار

از گاهی

که غروب‌هاش بی‌گاه می‌شد،

و روزهایی،

که خاکسترهاش، برباد.

■

گفت نمی‌شود که تنهام بگذاری.

نمی‌شود میان این همه ارواحِ سرد،

کژتاب،

سرد،

تنهام بگذاری،

که هر چه می‌ایستم صفِ نفت را تا آخر می‌روم،

و باز می‌ایستم و باز...،

کفایتِ سرما را نمی‌کنند.

نمی‌بینی مگر دورهام کرده،

هوارم شده‌اند؟

گفت تنهام می‌گذاری

که خوراکِ کرم‌ها و آدم‌ها بشوم؟!

خوراکِ دقایقِ سپیدِ برف،

که گیس‌هام را پیر می‌کند؟

(انگار مادری،

مادر بزرگی هشتاد ساله‌ام؟!)

تنهام می‌گذاری،

می‌گذاری بروی؟

■

چه کار می‌توانستم بکنم، نکردم؟!

■

روزهای سردِ شاد،

روزهای گرمِ خنده،

روزهای ترقه‌ها و مرگ‌های دروغین،

- سینمای پنبه و مرگرگرم! -

و روزهای تفنگ‌ها و

خون‌های حقیقی.

روزهای گرمِ خنده - شاد - خنده،